



بازتعریف فلسفه تعلیم و تربیت بر اساس فلسفه تاریخ پست مدرنیستی

زهرامینائی^۱

چکیده

با توجه به اهمیت تاریخ در شکل دادن به نظریه‌های علوم انسانی، این مقاله قصد دارد به ارائه طرح مفهومی از فلسفه تاریخ و بازتعریف دانش فلسفه تعلیم و تربیت با استفاده از فلسفه تاریخ پست مدرنیستی بپردازد. بدین ترتیب با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی چهار سنت فلسفه تاریخ بررسی می‌شود: فلسفه تاریخ جوهری، فلسفه تاریخ تحلیلی، فلسفه تاریخ هرمنوتیکی و فلسفه تاریخ پست مدرنیستی. سپس با انتخاب فلسفه تاریخ پست مدرنیستی به بازتعریف معرفت فلسفه تعلیم و تربیت اقدام می‌گردد. بدین ترتیب فلسفه تعلیم و تربیت در چهار مولفه موضوع، سوال، روش و غایت بررسی می‌گردد. موضوع معرفت فلسفه تعلیم و تربیت در ایران، تربیت است، سوال مرکزی آن سوال از چیستی تعلیم و تربیت است، روش آن استنتاجی و تحلیلی است و غایت این معرفت ترسیم نظام مطلوب تعلیم و تربیت اسلامی است. با استفاده از فلسفه تاریخ پست مدرنیستی این چهار مولفه به صورت زیر بازتعریف می‌شود: موضوع معرفت تعلیم و تربیت انسان تربیت شده در تاریخ و اجتماع، سوال مرکزی آن چگونگی تربیت، روش آن تاریخی با استفاده از روش‌های هرمنوتیکی و زبانی و غایت آن خودشناسی است.

واژه های کلیدی: فلسفه تاریخ، پست مدرنیسم، علوم انسانی، فلسفه تعلیم و تربیت، تاریخ، هرمنوتیک، تعلیم و تربیت اسلامی.

۱. مقدمه

فلسفه تاریخ اولین بار توسط ولتر در قرن هجدهم ابداع شد و در ادامه از طریق افرادی مانند هگل، مارکس، هردر، همپل، دیلتای، کالینگوود، فوکو و جنکینز بحث و بررسی شد. اما در دیدگاه هر یک از این افراد فلسفه به معنای ویژه و متفاوتی استفاده شده و مفهوم تاریخ، یعنی بررسی گذشته، را تحت تاثیر قرار داده است. بدین ترتیب فلسفه‌های تاریخ شکل گرفته‌اند. بر اساس یک دسته‌بندی تاریخ از منظرهای مختلفی قابل بررسی است: وجه اول فعالیت اخلاقی است. بدین ترتیب تاریخ به ما کمک می‌کند تا بفهمیم که سیر تاریخی چگونه باید باشد و فعالیت‌های امروز و آینده ما را راهنمایی می‌کند. یا همزمان با نیچه و کیت جنکینز درباره بی‌اخلاقی در تاریخ و پایان آن سخن بگوییم. وجه دوم فعالیت‌های متافیزیکی است. می‌توان مانند هگل با این هدف از تاریخ سوال کرد

¹ Zahra.minaei@gmail.com دانشگاه علامه طباطبائی، گروه تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، تهران، ایران.



که به فهم بهتر از روابط، ماهیت وجودی، واقعیت، مفهوم و ایده‌ها در جهان رسید. وجه سوم فعالیت‌های معرفت‌شناختی است که ما را در تفکر درباره طبیعت دانش تاریخی یاری می‌رساند، مانند آنچه کالینگوود انجام داده است (Hughes_Warrington, 2008).

فلسفه تاریخ همچون فلسفه تعلیم و تربیت، یک علم درجه دومی است که درباره مفهوم تاریخ تامل می‌کند. به طور کلی می‌توان از چهار سنت در فلسفه تاریخ سخن گفت که به شرح زیر است:

فلسفه تاریخ جوهری، فلسفه تاریخ تحلیلی، فلسفه تاریخ هرمنوتیکی و فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی.

فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی در عین تاثیرپذیری از فلسفه تاریخ هرمنوتیکی، خود دارای وجوه مشخصی از جمله عدم تفکیک میان رشته‌های علوم انسانی، توجه به زبان و روایت و مطالعه ابعاد اجتماعی است. این مقاله قصد دارد دانش فلسفه تعلیم و تربیت را ذیل این رویکرد به تاریخ و ویژگی‌های آن بررسی کند. بدین ترتیب در ابتدا با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی رویکردهای متفاوت در فلسفه تاریخ می‌پردازد. سپس با انتخاب رویکرد فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی به عنوان رویکرد مختار و چارچوب نظری منتخب در این مقاله، به بازتعریف دانش فلسفه تعلیم و تربیت اقدام می‌شود. بنابراین آنچه بیان شد، مقاله پیش رو دو هدف را دنبال می‌کند. اول ارائه طرح مفهومی از فلسفه تاریخ و دوم بحث و بررسی بازتعریف دانش فلسفه تعلیم و تربیت با استفاده از رویکرد مختار در فلسفه تاریخ. بنابراین سوالات اساسی مقاله بدین شرح است: **انواع رویکردهای مختلف به فلسفه تاریخ چیست؟ داشتن رویکرد فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی چگونه می‌تواند دانش فلسفه تعلیم و تربیت را بازتعریف کند؟**

۲. مبانی نظری مقاله

چنانچه گفته شد می‌توان از چهار سنت در فلسفه تاریخ سخن گفت. فلسفه تاریخ جوهری، فلسفه تاریخ تحلیلی، فلسفه تاریخ هرمنوتیکی و فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی. اتخاذ هر کدام از این سنت‌های چهارگانه بر تعریف ما از فلسفه و علوم انسانی تاثیر می‌گذارد و با این نگاه است که می‌توان به بازتعریف یک معرفت پرداخت. در مقاله پیش‌رو فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی به عنوان چارچوب نظری مختار انتخاب شده است. فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی در دوره پست‌مدرن متولد شد. در این دوره بر عدم تمایز و نفی هرگونه تفکیک تاکید می‌شود. بدین ترتیب جدایی‌ناپذیری تاریخ از نظریه مدنظر قرار می‌گیرد و تاریخ به مثابه کل علوم انسانی در نظر گرفته می‌شود که دارای جنبه‌های اجتماعی است. همچنین در این دیدگاه جنبه زبانی نوشته تاریخی با تاثیرپذیری از نقد ادبی مورد توجه است. تاکید بر روایت تاریخی به جای علیت تاریخی از دیگر مفاهیم بنیادین این دیدگاه



است. با این رویکرد می‌توان به بازتعریف معرفت تعلیم و تربیت اقدام نمود.

۳. سنت‌های چهارگانه فلسفه تاریخ

فلسفه تاریخ به عنوان یک علم درجه دومی به تفکر و تأمل در باب تاریخ می‌پردازد اما نوع پرداخت و تفکر به تاریخ متفاوت است که منجر به بروز دیدگاه‌های مختلف در فلسفه تاریخ شده است. به طور کلی می‌توان از چهار سنت در فلسفه تاریخ سخن گفت. اول فلسفه تاریخ جوهری که تاریخ به مثابه یک کل به هم پیوسته و یک ارگانیسم زنده و مختار در نظر می‌گیرد. دوم فلسفه تاریخ تحلیلی است که بعد از بروز بحران علم، شروع به پرسش از عینیت، علیت و قوانین کلی در علم تاریخ کرد. سوم فلسفه تاریخ هرمنوتیکی است که بر روش هرمنوتیکی در علوم تاریخی تأکید می‌کند. چهارم فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی است که در آن به جنبه‌های زبانی و روایت تاریخی تأکید می‌شود. در ادامه به بحث از هر یک از این سنت‌ها می‌پردازیم:

۳.۱. فلسفه تاریخ جوهری

فلسفه تاریخ از بیان تاریخ‌های جوهری آغاز شد. تاریخ‌هایی که در آن تاریخ به مثابه امری فراتر از فرد در نظر گرفته می‌شود که به صورت یک ارگانیسم و یک کل مختار، بدون آنکه اراده‌های انسانی در آن خللی وارد کند، مسیر خود را طی می‌کند. تاریخ‌های آگوست کنت^۱، فردریک هگل^۲، کارل مارکس^۳، جووانی باتیستو ویکو^۴ و یوهان گوتفرد هردر^۵ از این دست تاریخ‌ها هستند. برای روشن شدن این دیدگاه به بیان نظریات برخی از این اندیشمندان می‌پردازیم.

آگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۶) بر مبنای ایده کلی تکامل ذهن بشر ادعا می‌کند که قانون حاکم بر پیشرفت ذهن بشر را کشف کرده است. آنچه به نوعی تاریخ فلسفه کنت را از دیگر تاریخ‌فلسفه‌ها جدا می‌کند «قطعیت عناصر تکامل بشری» در رویکرد تاریخی او است. کنت مهم‌ترین دلیل بیماری عصر خود یعنی از خودبیگانگی را در انکار و نقد گذشته در دوره روشنگری می‌دانست به همین دلیل در صدد بر آمد با نشان دادن گذشته‌ای که ثبات، توازن و وحدت را به همراه آورده است، آن را نجات دهد. بدین ترتیب به ترسیم مراحل سه‌گانه‌ای دست زد که در پایان «فیزیک اجتماعی» را نقطه عطف تاریخ بشر می‌شمارد (پیکرینگ، ۲۰۰۹: ۲۴۹). بر اساس این قانون ذهن بشر از سه مرحله عبور می‌کند: مرحله خداشناسانه^۶، فلسفی^۱ و اثباتی^۲. در مرحله خداشناسانه ذهن بشر منشا و

1 Auguste Comte

2 Friedrich Hegel

3 Karl Marx

4 Giovan Battista Vico

5 Johann Gottfried Herder

6 Theological



هدف نهایی پدیده‌ها را به هستی‌های ماوراءالطبیعه مانند ارواح، موجودات قدسی و خدایان ارجاع می‌دهد. در دوره متافیزیکی کشف علت اول و آخر امور از طریق ذوات و عوامل انتزاعی صورت می‌گیرد. در مرحله اثباتی ذهن بشر، به دنبال روابط متقابل و توالی واقعیت‌ها و کشف قوانین طبیعی و اجتماعی است. در این مرحله علم مدرن ظهور می‌کند. آنچه کنت ترسیم می‌کند، تحولی تاریخی است که روندی رو به ترقی دارد بدین معنا که علم جایگزین دین و فلسفه نمی‌شود بلکه این روند نشاندهنده گذر از حدس و گمان به حقیقت است (سیدمن، ۱۳۸۶: ۳۱).

فرد مهم دیگری که هم‌عصر با کنت در باب فلسفه تاریخ نظریه‌پردازی کرده، هگل است. هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) فلسفه تاریخ جهانی را بررسی اندیشه‌گرانه تاریخ می‌داند که مطلق و عمومی است زیرا روح را حاضر و رهبر راستین مردم و جهان در نظر می‌گیرد. روح با خواست معقول و ضروری خود، رویدادهای تاریخ جهان را رهبری می‌کند. هگل معتقد است که عقل بر جهان حکم فرما است و تاریخ جهانی هم جریانی عقلانی است. منظور از عقل در اینجا چیزی است که «همه واقعیات به وسیله آن و در ذات آن، وجود و قوام می‌یابند... عقل ... حقیقت و ذات همه چیز است» (هگل، ۱۳۸۷: ۲۸). هگل تاکید می‌کند که در تاریخ باید به دنبال غایتی کلی و مقصودی غائی بگردیم که به مدد عقل به دست می‌آید و آن روح است زیرا تاریخ حاصل سیر عقلانی و ضروری روح مطلق جهانی است (همان). تاریخ فلسفه هگل بر افراد زیادی تاثیر گذاشت که از مهم‌ترین آنها می‌توان مارکس را نام برد.

به طور کلی می‌توان گفت فلسفه تاریخ کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) بر سه شالوده استوار است: نقد فلسفه هگل، نقد اقتصاد سیاسی جامعه سرمایه‌داری و نظریه تازه‌ای درباره جامعه صنعتی مدرن و آینده آن (Rochmore, 2002) در ذیل هر یک از این شالوده‌ها را بررسی می‌کنیم.

همان‌طور که گفته شد هگل بر تحول روح در سیر تاریخ تاکید دارد. مارکس با تاثیر گرفتن از فوئرباخ به جای طرح ایده بر انسان‌های واقعی در فعالیت‌های واقعی و مناسبات آنها و در نظرات متاخرتر بر ساختار اقتصادی تاکید می‌کند که انسان‌ها و جامعه‌ها را از طریق فرایندهایی که بر آنها هیچ کنترلی ندارند و از آنها بی‌خبرند، به پیش می‌راند (کرایب، ۱۳۸۴). مارکس به تاریخ با نوعی بینش فلسفی می‌نگرد. او سعی دارد تحول اجتناب‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری را از طریق خصلت متخاصم جامعه سرمایه‌داری به نحوی علمی اثبات کند. او تاکید دارد که خصلت متناقض مذکور از ساخت بنیادین نظام سرمایه‌داری آمده است و منشاء حرکت تاریخی است (آرون، ۱۳۸۴). این تناقض دارای دو وجه است: اول تناقض نیروهای تولیدی با روابط تولیدی است و وجه دوم تناقض افزایش ثروت‌ها و افزایش فقر تعداد زیادی از افراد جامعه. این وضعیت متخاصم در پایان توسط انقلاب طبقه

1 Methaphysical
2 Positive



کارگر که اکثریت عظیم به نفع همگان است پایان می‌یابد (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵).

مارکس در رابطه با تاریخ اعتقاد دارد «تاریخ کلیه جامعه‌هایی که تاکنون وجود داشته، تاریخ مبارزه طبقاتی است» (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵: ۹۲). فکر اصلی مارکس در رابطه با سیر تحولات تاریخی این است که آدمیان در روابط معین، ضروری و مستقل از اراده یعنی حرکت تاریخ وارد می‌شوند که از ساخت جوامع، نیروها و روابط تولیدی تشکیل می‌شود. در واقع این روابط اجتماعی بر انسان‌ها تحمیل می‌شود و شرط درک سیر تاریخی، درک این روابط اجتماعی مافوق افراد است. محرک حرکت تاریخی تناقضی است که میان نیروهای تولیدی (طرفیت یک جامعه معین در تولید کردن و روابط تولیدی (روابط مالکیت) ایجاد می‌شود؛ بنابراین دیالکتیک تاریخ از حرکت نیروهای تولیدی تشکیل شده است و نتیجه این دیالکتیک، نظریه انقلاب‌ها است. در این بیان انقلاب‌ها یک ضرورت تاریخ‌اند نه یک حادثه سیاسی. بنابراین مارکس به ترسیم مراحل تاریخ بشری بر اساس نظام‌های اقتصادی اقدام می‌کند و از چهار نظام اقتصادی و شیوه تولید نام می‌برد که عبارت‌اند از: شیوه تولید آسیایی، شیوه تولید باستانی، شیوه تولید فئودالی و شیوه تولید بورژوازی. خصیصه شیوه تولید باستانی، بردگی؛ خصیصه شیوه تولید فئودالی، بندگی و خصیصه شیوه تولید بورژوازی مزدوری است، همچنین خصیصه شیوه تولید آسیایی تبعیت عموم زحمتکش‌ان از دولت است (آرون، ۱۳۸۴).

در اوایل قرن بیست با توجه به نظریه ایده پیشرفت، نسل جدیدی از فیلسوفان تاریخ شکل گرفتند که سعی در تفسیر تمدن‌ها بر اساس فلسفه تاریخ و ایده پیشرفت داشتند. آنها تلاش کردند کلان‌تفسیری از تاریخ ارائه دهند که دارای نظم درونی باشد. افرادی مانند اشپنگلر و توین‌بی تاریخ را روند یگانه‌ای در نظر گرفتند که تمدن‌ها در درون آن از مراحل جوانی، پختگی و کهولت گذر می‌کنند (Little, 2007).

آرنولد جی توین‌بی^۱ (۱۸۸۹-۱۹۷۵) در ضمن ارائه نظریات خود در باب تاریخ، تفاوت خود با اسوالد اشپنگلر^۲ (۱۸۸۰-۱۹۳۶) را در چند نکته می‌بیند: اول آنکه در نظر توین‌بی کوچک‌ترین حوزه قابل فهم کل یک جامعه است، درحالی‌که اشپنگلر پاره‌هایی از هر جامعه مانند دولت‌های تک‌ملیتی و دولت‌شهرهای یونانی را به دلخواه مجزا می‌کند. نکته دوم آنکه اشپنگلر به دلیل جزم‌اندیشی و فهم وقایع بر اساس موجبیت علی؛ همه تمدن‌ها را موازی و هم‌روزگار می‌داند. یعنی همگی از یک جدول زمانی ثابت و قانون طبیعی استفاده می‌کنند و اینگونه برمی‌خیزند، می‌بالند، راه زوال در پیش می‌گیرند و از هم می‌پاشند. وی در پاسخ به این سوال که چگونه نابرابری فرهنگی میان جوامع وجود دارد، دو کلید عمده که مورخان سده نوزده غربی داده‌اند را با استفاده از روش تجربی انگلیسی رد می‌کند یعنی نژاد و محیط. پاسخ او به این مسئله که از نظر دیگر مورخان واپس‌گرایانه محسوب می‌شد؛ اسطوره‌شناسی است. توضیح آنکه او اعتقاد دارد از طریق مطالعه تمدن‌های مرده، نمی‌توان به پیش‌گویی

1 Arnold J. Toynbee

2 Oswald Spengler



تمدن فعلی دست زد. او در عین قبول الگوهای معمول در ازهم‌پاشی اجتماعی تمدن‌های در حال فروپاشی، این سوال را مطرح می‌کند که آیا تمدن انسانی هدفی را دنبال نمی‌کند و با انقراض هر تمدن و تولد تمدن جدید، این هدف نیز از بین می‌رود؟ پاسخ او این است که اگرچه تمدن‌ها برمی‌خیزند و فرومی‌افتند و خاستگاه تشکیل تمدن بعدی می‌شوند اما گویی در این مرگ و تولد، هدفی یکسان در طرح ایزدی وجود دارد که آموزشی از رنج ناشی از شکست است که بالاترین وسیله پیشرفت می‌باشد (توین بی، ۱۳۸۲).

به نظر می‌رسد این دیدگاه بیشترین نزدیکی را با رویکرد فلسفی دارد. این رویکرد فلسفی به تاریخ که مسائل را بدون توجه به جزئیات و فرد مورد توجه قرار می‌دهد، خصوصا در نگاه هگل به اوج خود می‌رسد. مارکس اگرچه به اجتماع و اقتصاد نظر دارد اما تاریخ را در شکلی از پیش تعیین شده و محتوم در نظر می‌آورد. کنت نیز اگرچه ادعای نظریه‌پردازی در باب علم در معنای ساینس را دارد اما شیوه نظریه‌پردازی خود او به فلسفه نزدیک می‌شود. رویکرد توین بی و اسپنگلر نیز با وجود توجه به جزئیات، تمدن را در یک سیر تاریخی مشخص می‌بینند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت این سنت تاریخی نزدیکی زیادی با فلسفه کلاسیک دارد.

۳.۲. فلسفه تاریخ تحلیلی

با تشکیل ساینس و علم تجربی در معنای پوزیتیویستی آن، تاریخ، خود را به عنوان علمی پوزیتیویستی مطرح کرد که می‌تواند اعتبار و عینیت گزاره‌های تاریخی را از طریق روش‌های تجربی اثبات کند. لئوپولد فون رانکه^۱ به عنوان یک مورخ برای کسب استقلال علم تاریخ و جدایی آن از سایر علوم انسانی تلاش زیادی انجام داد. تخصصی شدن علوم و پیروی آنان از علوم تجربی دو ویژگی بارز تاریخ علم در این دوره محسوب می‌شود. بنابراین با تلاش‌های رانکه علم تاریخ به عنوان علمی مستقل و با روش تجربی پیگیری شد. در شرایطی که علوم در تلاش برای کسب استقلال و جایگاه در دانشگاه‌ها بودند، به لحاظ سیاسی گرایش‌های ناسیونالیستی در تعیین کارکرد رشته تاریخ به عنوان یک علم مستقل تاثیر زیادی گذاشتند. بدین ترتیب که تاریخ تبدیل به علم نگارش حوادث و وقایع گذشته خصوصا فراز و نشیب دولت‌ها شد و توانست در ایجاد هویت انسجام‌بخش ملی به دولت‌ها یاری رساند (نوذری، ۱۳۷۹).

رانکه (۱۷۹۵-۱۸۸۶) ضمن مخالفت با خودبنیادی و سوژکتیویسم افراطی هگلی در تفسیر تاریخ و رد هرگونه مفهوم واحد، بر گرایش‌ها هر عصر تاکید می‌کند. وی معتقد است هر عصر دارای وجه وجودی و ارزشی خاصی است و با اعصار دیگر فرق دارد. او پیشرفت را قبول دارد اما در شکلی که مانند یک رود مسیر خود را طی می‌کند. رانکه دیگر تفاوت اصلی میان فلسفه و تاریخ را در اهمیت امر کلی و آینده برای فلسفه و اهمیت امر جزئی و

1 Leopold Von Ranke



گذشته برای تاریخ می‌بیند. فلسفه در تلاش است تا تاریخ را تابع خود کند و تاریخ نیز حقیقت فلسفی را محصول زمان و ظهور شخصی در عصر واحدی در نظر می‌گیرد. «فلسفه، بویژه هرگاه که به تعاریف می‌پردازد، صرفاً جلوه‌ای از شناخت‌های ملی یا قومی مندرج در زبان است». با این نگاه رانکه در رویکرد تاریخ خود به فرد روی می‌آورد و بر ارزش و اعتبار علائق جزئی یا فردی اصرار می‌ورزد. با این حال اعتقاد دارد که در هنگام بررسی‌های جزئی باید کل بزرگی را که جزئیات در بستر آن قرار دارند در نظر گرفت. در واقع رانکه جزئیات را مانند مقدماتی می‌داند که اگر کاذب باشد، نتیجه کاذب نیز ایجاد می‌کند (رانکه، ۱۳۸۲). نظریات رانکه منجر به پدید آمدن علم تاریخ پوزیتیویستی شد.

اما در جریان بحران علوم در غرب، تاریخ نیز به عنوان یک علم پوزیتیویستی مورد انتقاد قرار گرفت. در این مرحله فیلسوفان تحلیلی از منظر منطق و معرفت‌شناسی به تحلیل علم تاریخ پرداختند و از مفاهیمی چون علیت، عینیت و تبیین در دانش تاریخ سوال پرسیدند. کارل گوستاو همپل^۱ فیلسوف تحلیلی تاریخ به تبیین قانون مدل کلی در تاریخ پرداخت که با استفاده از آن می‌توان در تاریخ به تبیین و پیش‌بینی دست زد. فیلسوفان تحلیلی بر روش تجربی و پیروی تاریخ از علوم طبیعی تاکید دارند.

همپل (۱۹۰۵-۱۹۹۷) اعتقاد دارد در تاریخ مانند سایر علوم، هم به وسیله فرضیه‌های کلی مناسب و هم به وسیله تئوری‌هایی که با بخشی از مجموعه فرضیه‌های روشمند مرتبط هستند؛ تبیین علمی صورت می‌گیرد. وی بین علوم تجربی و تاریخ تفاوتی نمی‌بیند زیرا هر دو به تبیین مفهوم کلی می‌پردازند. همپل به رد نظریه‌های تاریخی از نوع مقایسه‌های مبهم و شهودی که از ماموریت تاریخی و سرنوشت مقدر بحث می‌کند پرداخته و آنها را استعاره و گرایش‌های تصویری و احساسی می‌داند. او تبیین را «آزمایش تجربی گزاره‌هایی که شرایط تعیین کننده را توضیح می‌دهد» می‌داند و بر این موضوع تاکید دارد که تبیین تاریخی قابلیت پیش‌بینی بر مبنای فرض قانون کلی را دارد زیرا شرایط قبلی و همزمانی وجود داشته است تا رویداد تاریخی اتفاق بیفتد. همپل در ادامه بحث خود به جای تبیین علمی در معنای خاص، برای تاریخ طرح تبیینی علمی پیشنهاد می‌دهد؛ یعنی طرحی شامل اشارات مبهم به قوانین و شرایط اولیه که به موضوع وابسته است و لازم است از طریق تحقیقات تجربی بیشتر، اشباع شود تا تبدیل به تبیین تکامل یافته گردد. همپل ضمن انتقاد از درک تاریخی در نظریه کالینگوود، بر عدم جدایی بین علوم انسانی و علوم تجربی و وحدت روبه این علوم تاکید می‌کند و تاریخ را وامدار استفاده از نظریات فراگیری می‌داند که از سایر علوم می‌آیند (hempel, 2014: 48-61).

بنابر آنچه از نظر گذشت، می‌توان این رویکرد را زاویه‌دارترین سنت به فلسفه در میان سنت‌های چهارگانه فلسفه تاریخ دانست. در واقع اگر بتوان طیفی در نظر آورد که در یک سر آن علم و در سر دیگر آن فلسفه قرار

1 Carl Gustav Hempel



دارد، در حالیکه فلسفه جوهری نزدیک به فلسفه است؛ این سنت تاریخی بیشترین نزدیکی را به علم دارد و روش خود را از علم می‌گیرد بنابراین عینیت و تبیین در این دیدگاه پر رنگ می‌شود و پرداختن به جزئیات برای رسیدن به کلیات دارای اهمیت مضاعف می‌گردد. همچنین این سنت در محتوای خود از نظریه‌ها و قوانین کلی علمی و تجربی استفاده می‌کند تا بتواند به پیش‌بینی دست بزند.

۳.۳. فلسفه تاریخ هرمنوتیکی

به لحاظ لغت‌شناسی، واژه هرمنیا از هرمس آمده است و هرمس رسول و پیام‌آور خدایان بوده است. تاویل در زبان‌های فارسی و عربی به معنای بازگرداندن چیزی از اول به اصل آغازینش است (احمدی، ۱۳۸۶). هرمنوتیک در دوره مدرن توسط فیلسوفان عمدتاً ایدئالیست احیا شد اما در دوران گذشته هرمنوتیک به وحی و متون مقدس اختصاص داشت (خاتمی، ۱۳۸۶). هرمنوتیک و علم تاویل به عنوان روشی برای تاویل و درک متون، از تاریخ نیز سربرآورد. ویلهلم دیلتای^۱ (۱۸۳۳-۱۹۱۱) در کشاکش چالش علوم انسانی و علوم طبیعی، از عقل تاریخی سخن گفت و در باب علوم تاریخی نظریه‌پردازی کرد. همچنین می‌توان از موج جدید فلسفه تاریخ هرمنوتیکی در اواسط قرن بیستم یاد کرد که به نام تاریخ ذهنیات و عقاید مطرح است. در این دیدگاه بر درک به جای تبیین تأکید می‌شود. دیدگاه ر. ج. کالینگوود^۲ و مکتب آنال از این دست است. در ادامه به بررسی دیدگاه هرمنوتیکی دیلتای و کالینگوود به تاریخ می‌پردازیم.

مسئله ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳-۱۹۱۱) بازاندیشی در علوم انسانی است. دیلتای با اعتقاد به جدایی روش علوم انسانی و علوم طبیعی به دنبال پاسخ به این سوال است که چه اساس و روشی می‌تواند عینیت علوم انسانی را ایجاد کند. وی در کتاب نخست خود یعنی «مقدمه بر علوم انسانی» روان‌شناسی را بنیاد همه علوم انسانی می‌داند و اعتقاد دارد روان‌شناسی همان کاری را برای علوم انسانی می‌کند که ریاضیات برای علوم تجربی کرده است (دیلتای، ۱۳۸۸). اما دیلتای در جریان تکامل اندیشه‌اش این نظر را کنار می‌گذارد. در این نگرش متاخر موضوع علوم انسانی «فعالیت روح» است. دیلتای اعتقاد دارد «روح ذاتا امری تاریخی است، یعنی از خاطرات کل نوع انسان پر شده است که در وجود آن به صورت فشرده شده زندگی می‌کند» (دیلتای، ۱۳۸۹: ۴۳۹)؛ پس ما موجودانی تاریخی هستیم و می‌توانیم ناظر تاریخ باشیم. بدین ترتیب «کل علوم انسانی متکی است بر مطالعه تاریخ از آنچه در گذشته به جریان افتاده است تا آنچه اکنون به عنوان حد و مرز چیزی که در تجربه ما در مورد انسان در دسترس است، وجود دارد.» به همین دلیل دیلتای وظیفه علوم انسانی را نقد عقل تاریخی می‌داند (همان: ۴۴۰). توضیح آنکه شرط اولیه برای امکان علم تاریخی جستجوی موجودی تاریخی در تاریخ است که

1 Wilhelm Dilthey

2 R. G. Collingwood



خود ساخته و جزء تجربه زیسته خود کرده است. پس تجربه زیسته جزء موجودیت‌های ماست و ما آن را در فهم خود بازآفرینی می‌کنیم (همان: ۴۴۱). ديلتای کل علم تاریخ را مبتنی بر این پیش‌فرض می‌داند که بازفهمی آنچه فردی و یگانه است، می‌تواند به مرتبه برون‌ذهنی و عینیت برسد. در واقع ديلتای اعتقاد دارد که موضوع علوم انسانی واقعیتی درونی است. او فهم را فرایندی که به موجب آن «ساحتی درونی به ترکیبی از نشانه‌های حسی بیرونی عطا می‌شود» تعریف می‌کند (دیلتای، ۱۳۹۴: ۳۵۴-۳۵۵). وی در ادامه تفسیر را چنین تعریف می‌کند «فهم قاعده‌مندی از عینیت‌یافتگی‌های ثابت و نسبتاً همیشگی زندگی» (همان: ۳۵۷) و دانش هرمنوتیک «عبارت است از نظریه قواعد تفسیر مکتوب». از آنجا که دانش هرمنوتیک امکان تفسیر دارای اعتبار کلی بر پایه تحلیل فهم را ایجاد می‌کند، تحلیل فهم در کنار تحلیل تجربه درونی امکان و حدود معرفت دارای اعتبار کلی در علوم انسانی و دانش تاریخ را فراهم می‌سازد (همان: ۳۵۸). با این توضیحات مطالعه تاریخ، شالوده مهمی برای علوم انسانی قلمداد خواهد شد و روش این مطالعه نیز هرمنوتیک فهم است.

کالینگوود (۱۸۸۹-۱۹۴۳) اگرچه دیدگاه اولیه ديلتای را در رابطه با علوم انسانی و تاکید خاص او بر علم پوزیتیویستی روان‌شناسی و عینیت آن نقد می‌کند (کالینگوود، ۱۳۸۹: ۲۲۱) اما با تأثیرپذیری از ديلتای بر بازآفرینی و فهم تاکید دارد. وی در زمانه تاریخ پوزیتیویستی یا به تعبیر خود تاریخ «چسب و قیچی» می‌زیست؛ تاریخی که بر شهادت مراجع متکی بود. او این نوع از تاریخ را «شبه تاریخ» می‌داند (کالینگوود، ۱۳۹۰: ۱۵۸). کالینگوود اعتقاد دارد که پژوهش تاریخی «خود-سامان^۱» است و روش‌های تحقیقی و چارچوب مفهومی آن متفاوت از علوم طبیعی است. او این ادعا را با روش‌شناسی «دکترین بازسازی یا دوباره عمل کردن»^۲ مطرح می‌کند که با استفاده از «تخیل تاریخی»^۳ و «شواهد تاریخی»^۴ تقویت می‌شود (der dussen, 2012: 263). او آنچه در یک مورخ مهم است را طرح سوال می‌داند و سندیت را در ارتباط با آن مطرح می‌کند؛ یعنی آنچه را سند و مدرک می‌داند که برای پاسخ گفتن به سوال مشخصی مورد نظر قرار گیرد؛ پس سوال و مدرک و مستند همبسته‌اند. زیرا یک مورخ کارآمد تنها سوالاتی را مطرح می‌کند که فکر می‌کند سند و مدرک ظرفیتی برای پاسخ‌گویی به آن دارد (کالینگوود، ۱۳۹۰: ۱۹۳). کالینگوود اعتقاد دارد چون این اندیشه است که به فعل منجر می‌شود پس «تمامی تاریخ، تاریخ اندیشه است» (همان: ۲۵۴) یعنی با فهم منطق حاکم بر هر اندیشه‌ای در تاریخ و بازسازی شرایط زمانی و مکانی و طبیعی آن عمل در ذهن و احساسات و عواطف، مورخ می‌تواند خود را به جای شخصیت تاریخی بگذارد (همان). در اینجا است که درک به جای تبیین از نظر کالینگوود معنا می‌یابد. در حوادث تاریخی برعکس حوادث طبیعی علت به معنای تجربی آن وجود ندارد بلکه علت حوادث در معنای تاریخی «فکر

1 autonomos

2 Re-enactment

3 Historical imagination

4 Historical evidence



موجود در ذهن شخصی که حادثه به عاملیت او رخ داده» است «و این چیزی نیست جز حادثه که درون خود حادثه است». پس فرایندهای تاریخ تسلسل‌های حوادث صرف نیست بلکه فرایندهای افعال‌اند که دارای جنبه درونی فکری هستند و کار مورخ کشف این فرایندهای ذهنی است. و همان‌طور که گفته شد تاریخ بدین ترتیب تاریخ اندیشه است و مورخ از طریق بازسازی حوادث تاریخی در ذهن خود به درک فرایندهای تاریخی نائل می‌شود (کالینگوود، ۱۳۸۹: ۲۷۳).

در رابطه با نسبت فلسفه و تاریخ، کالینگوود مقام «علم مشاور»ی فلسفه را رد می‌کند. او اعتقاد دارد فلسفه به عنوان یک علم بیرون از تاریخ نمی‌تواند دربارهٔ روش‌های آن نظر بدهد بلکه تاریخ باید از درون خود به وضع نظریه دربارهٔ خود بپردازد. اینگونه کالینگوود جایگاهی که فیلسوفان تحلیلی به فلسفه می‌دهند را رد می‌کند (همان: ۲۰۰). کالینگوود در آثار متأخر خود تا آن‌جا پیش می‌رود که فلسفه را جزئی از تاریخ در نظر می‌گیرد.

بدین ترتیب جایگاه تاریخ در فلسفه تاریخ هرمنوتیکی بسیار مهم است. تاریخ به نوعی اساس و پایهٔ علوم انسانی را تشکیل می‌دهد. در واقع در این دیدگاه از آنجا که انسان موجودی تاریخی تعریف می‌شود، عقل نیز تاریخی تعریف می‌شود. بدین ترتیب بررسی هرگونه معرفتی با استفاده از بررسی تاریخی ممکن است. بدین معنا در نظر کالینگوود فلسفه جزئی از تاریخ است، زیرا فلسفه نیز خود علمی تاریخی است که در هر دوره بر حسب عقل تاریخی بروز و ظهور متفاوتی داشته است. در این دیدگاه علم و فلسفه تا اندازه‌ای فاصلهٔ خود را نسبت به یکدیگر از دست می‌دهند و علم انسانی نه علم پوزیتیویستی نه مابعدالطبیعی سنتی، بلکه علمی تاریخی برای جهان تاریخی انسان است که از روش هرمنوتیکی و تاویل فهم استفاده می‌کند.

۳،۴. فلسفه تاریخ پست مدرنیستی

دورهٔ پست مدرنیسم را می‌توان با چهار ویژگی مشخص کرد. اول مرکززدایی است که از خارج کردن فاعل شناسای دکارتی، کانتی، هگلی از نقطهٔ مرکزی و اساسی صورت می‌گیرد. با این نگاه مسائل ناخودآگاه و اجتماعی مورد تأکید واقع می‌شود. دوم توجه به زبان که به نوعی جایگزین عقل می‌شود. زبان فقط یک ابزار ارتباط نیست بلکه ذهنیت و فکر ما است که باید در بافت معنا یابد و بافت‌های کلان را گفتار یا گفتمان می‌سازد که معنای جهان ما را تشکیل می‌دهد. سوم نفی کلیت‌گرایی یا روایت‌های کلان است که به شکلی از نام‌گرایی^۱ گره می‌خورد. با این نگاه ویژگی چهارم رقم می‌خورد که اهمیت دادن به عنصر «غیریت»^۲، مثلاً فرد یا فرهنگ دیگر، است. این کار از طریق زیر سوال بردن کلان‌روایت مدرنیستم صورت می‌گیرد و به توجه به فرهنگ‌های دیگر و اقلیت‌ها و گروه‌های در حاشیه منجر می‌شود (باقری، ۱۳۸۸).

1 Nominalism

2 Otherness



بدین ترتیب با توجه به زیر سوال بردن کلیت‌ها و مرکززدایی فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی بر جدایی‌ناپذیری تاریخ از نظریه تاکید و ماهیت انسان را در موقعیت تاریخی بررسی می‌کند نه ماهیت انسان کلی را. بدین ترتیب جنبه‌های اجتماعی در این فلسفه تاریخ اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. همچنین در این دیدگاه جنبه زبانی نوشته تاریخی مورد توجه قرار می‌گیرد. در اینجا است که نقد ادبی نیز به کمک نظریه پردازان این رویکرد می‌آید. تاکید بر روایت تاریخی به جای علیت تاریخی از دیگر مفاهیم بنیادین این دیدگاه است (Little, 2007). آثار پسا ساختارگرایانی مانند میشل فوکو^۱ و ژاک دریدا^۲ و مورخانی چون هیدن وایت^۳ و کیت جنکینز^۴ در این رویکرد قابل توجه است. در ذیل به بررسی نظریات فوکو و جنکینز در باب تاریخ می‌پردازیم.

فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) با الهام از نیچه، مفهوم ویژه‌ای از تاریخ را مدنظر قرار می‌دهد که قویا با «نظریه پیشرفت در تاریخ» مغایرت دارد. وی معتقد است هر صورت‌بندی در حال ظهور مستلزم بازاندیشی دقیق نظریه و عمل تاریخ است. فوکو برخلاف مورخین پیش از خود به بازسازی گذشته نمی‌پردازد بلکه با یک مسئله یا معضل به مطالعه موردی تاریخ دست می‌زند. بدین ترتیب تاریخ را روندی مداوم و مستمر همراه با تکرار حوادث و وقایع به هم پیوسته در نظر نمی‌گیرد بلکه تاریخ را عدم استمرار و عدم تسلسل همراه با ویژگی‌هایی مانند دیگرگونگی، غرابت و تهدیدآمیز بودن مدنظر قرار می‌دهد. دیدگاه فوکو در مورد تاریخ این است که تاریخ هم‌زمان هم شکلی از دانش و هم شکلی از قدرت و ابزاری برای کنترل گذشته از طریق شناختن آن است. بدین ترتیب فوکو اعتقاد دارد دانش و قدرت پیوند عمیق و دیرپایی با یکدیگر دارند. فوکو ارائه و بسط مفهوم گفتمان را در مقابله و معارضه با مفهوم سوژه قرار می‌دهد، بدین ترتیب نظریه کثرت گفتمانها/کاربستها به جای نظریه معرفت قرار می‌دهد (پستر، ۱۳۷۶). فوکو نظریه‌های شکل گرفته از طریق مطالعه تاریخی را، نظریه‌هایی برای گذشته نمی‌داند بلکه نظریه‌هایی در نظر می‌گیرد که زمان حال را برمبنای گذشته مطالعه می‌کنند یعنی خواهان تبیین «حال» تاریخی اند و می‌خواهند فرایند ساختارها و گفتمان‌های گذشته را توضیح دهند که این لحظه تاریخی را می‌سازد (همیلتون، کولینز و دیگران، ۱۳۸۵). فوکو در روش‌های تاریخی خود در تلاش برای انجام چنین طرحی یعنی «پاسخگویی به مسائل فلسفی از طریق مطالعه تاریخی» است (کچویان، ۱۳۸۲). فوکو از مفهومی به نام «تاریخ بالفعل» در مقابل «اکنون‌گرایی» و «گذشته‌گرایی» یاد می‌کند. تاریخ بالفعل، تاریخی است که جهتی ماوراء خودش ندارد و همواره در حال حرکت و تغییر است. در این رویکرد به تاریخ، فوکو به دنبال ترسیم تمام نمای گذشته نیست و آن بخش از گذشته را مدنظر قرار می‌دهد که بتواند وضعیت حال و چگونگی تکوین آن را روشن کند. مثلاً یکی از دغدغه‌های اولیه فوکو پرسش از امکان معرفت است. فوکو در این پرسش با پرسشی کانتی

1 Michel Foucault

2 Jacques Derrida

3 Hayden White

4 Keith Jenkins



سروکار دارد اما برخلاف کانت که به دنبال جستجوی ریشه‌های ثابت و همگانی در نوع بشر است، این امکان را به صورت تاریخی مورد توجه قرار می‌دهد (باقری، سجادیه و توسلی، ۱۳۸۹).

دیدگاه فوکو منبع الهام بسیاری از مورخان به ویژه کیت جنکینز (۱۹۴۳) شد. وی یکی از مورخان مطرح در سنت پسامدرن است. او تاریخ را به عنوان یک گفتمان در کنار سلسله گفتمان‌های دیگر در نظر می‌گیرد و اعتقاد دارد گذشته از تاریخ جدا است و این شکاف، شکافی هستی‌شناختی است. جنکینز با اعتقاد به ناستواری معرفت‌شناختی در تاریخ، آن را چیزی کمتر از گذشته در نظر می‌آورد که مورخین بخش‌هایی از آن را روایت می‌کنند. بدین ترتیب مورخان هر کدام خوانشی از تاریخ دارند و نمی‌توان از متن تاریخ خارج شد. جنکینز سوال چستی تاریخ را سوال غلطی می‌داند و اعتقاد دارد باید گفت تاریخ برای چیست؟ در اینجا نسبت تاریخ و ایدئولوژی مشخص می‌شود. تاریخ به عنوان دانش تبدیل به عامل مشروعیت‌بخش برای گفتمان غالب می‌شود. جنکینز اعتقاد دارد که تاریخ به خودی خود یک ساخت ایدئولوژیک است پس «تاریخ هرگز برای خودش نیست، همیشه برای کسی است» (جنکینز، ۱۳۸۴: ۴۰). جنکینز با ناستوار خواندن روش‌های مورخان، یکی از پرمخاطره‌ترین مباحث در رابطه با تاریخ یعنی روش تاریخی را حل می‌کند. بدین ترتیب اعتقاد دارد «بحث از روش به منزله راهی به سوی حقیقت گمراه‌کننده است.» (همان: ۳۷) در تمامی انواع تاریخ با «مفاهیم تاریخی» مواجه می‌شویم که همان «کانون‌های تاریخ» هستند؛ مفاهیمی مانند زمان، مدرک، هم‌منفسی، علت و معلول، تداوم و تغییر و غیره؛ اینها مفاهیمی بدیهی و ابدی نیستند که ارکان عمومی شناخت تاریخی را تشکیل دهند، بلکه راهی در جهت تاریخ‌مند کردن تاریخ‌اند. با این تفسیر که تاریخ روایتی ادبی از گذشته است آیا تاریخ بی‌فایده نیست؟ چه لزومی دارد به مطالعه آن بپردازیم؟ جنکینز پاسخ می‌دهد این حالت ذهنی نوعی «نسبی‌گرایی ناخوشایند» است. اما یک دیدگاه نسبی‌گرایانه لزوماً به ناامیدی منجر نمی‌شود اگر این راه را وسیله تجزیه و تحلیل قدرت در عمل و آغاز بازشناسی‌ای عمومی قرار دهیم. بدین ترتیب این راه شیوه‌ای رهایی‌بخش می‌شود. در یک جمع‌بندی جنکینز تاریخ را گفتمانی متغیر و مسئله‌ساز درباره گذشته معرفی می‌کند که کارگران دارای حضور ذهن (یعنی مورخین) آن را تولید می‌کنند و از شیوه‌هایی استفاده می‌کنند که در قالب معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، ایدئولوژیک و عملی وضع شده‌اند. تولیدات آنها مورد استفاده و سوءاستفاده قرار می‌گیرد زیرا در عمل با پایه‌های قدرت مطابقت دارد و معانی تاریخ‌ها در طیف مسلط-حاشیه‌ای ساختار بخشیده و توزیع می‌شوند (همان).

فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی، با رد نگاه فرگرایانه به انسان، او را در گفتمان‌ها و ساختارها می‌بیند. در واقع انسان فردی دارای اراده نیست که بتواند هر آنچه می‌خواهد انجام دهد بلکه ساختارها و گفتمان‌هایی وجود دارد که اراده او را تحت تاثیر قرار می‌دهند و شیوه فکر کردن، زندگی، عادات، تربیت و غیره را برای او می‌سازند.



فلسفه تاریخ پست مدرنیستی فهم تاریخ را برای حال و برای پاسخ امروز می‌خواهد و کاری به گذشته ندارد. در این دیدگاه روایت‌های مختلف ادبی از تاریخ وجود دارد که هر مورخ روایتی منحصر به فرد از تاریخ ارائه می‌کند. جایگاه تاریخ در علوم انسانی در این دیدگاه بسیار مهم است زیرا این تاریخ است که سوال فلسفی ما را پاسخ می‌دهد. یعنی برای پاسخ به سوال فلسفی باید به سراغ تاریخ برویم. پس فهم هر پدیده در علوم انسانی وابسته به فهم آن پدیده به صورت تاریخی است.

۴. فلسفه تعلیم و تربیت و نسبت آن با فلسفه تاریخ پست مدرنیستی

رشته فلسفه تعلیم و تربیت به لحاظ تاریخی در قرن بیستم سه مرحله را از سر گذرانده است. در مرحله اول که به «رویکرد ایسم‌ها»، «رویکرد دلالت‌ها» و «رویکرد سنتی» معروف است، در یک رابطه ضروری منطقی می‌توان از مبانی فلسفی به گزاره‌های تربیتی رسید. این کار از طریق روش استنتاج منطقی صورت می‌گیرد. در مرحله دوم فلسفه تعلیم و تربیت با اتخاذ رویکرد فلسفه تحلیلی، به عنوان یک علم درجه دوم به تحلیل فرایندها و اعمال تربیتی و بررسی و تدقیق مفاهیم ماخوذ از عمل تربیتی می‌پردازد. فلسفه تعلیم و تربیت در مرحله سوم به رویکردهای پست مدرنیستی شامل پسا ساختارگرایی، فمینیسم، هرمنوتیک، نوپراگماتیسم و غیره می‌رسد (بهشتی، ۱۳۸۹). آنچه در رشته فلسفه تعلیم و تربیت ایران شاهد آن هستیم وجود «رویکرد دلالت‌ها» و نوعی از «رویکرد تحلیلی» است. مثلاً علم‌الهدی (۱۳۸۹) در کتاب «نظریه اسلامی تعلیم و تربیت» با استفاده از آراء ملاصدرا و استنتاج مبانی تربیتی از آن به طرح دیدگاه فلسفه اسلامی اقدام نموده است. همچنین باقری (۱۳۸۸) در کتاب «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی» با استفاده از روش تحلیل مفهومی و زبانی و روش استنتاج از طریق استنباط از منبع قرآن و سنت به استخراج مبانی، اصول و روش‌های تعلیم و تربیت اسلامی، دست زده است. بنابراین باقری را نمی‌توان اساساً در چارچوب رویکرد تحلیلی جای داد بلکه وی با تاثیرپذیری از فلسفه تحلیلی و تاکید بر روش به نظام‌سازی در تعلیم و تربیت دست می‌زند. این مقاله قصد دارد به بحث و بررسی رویکرد سوم بپردازد. از آنجا که فلسفه تاریخ در شکل هرمنوتیکی و پست مدرنیستی خود تحولاتی در علوم انسانی به جا گذاشته است؛ به بازتعریف فلسفه تعلیم و تربیت از منظر این رویکرد می‌پردازیم.

در دو دیدگاه و نظریه بیان شده در فلسفه تعلیم و تربیت در ایران مبنا بر این است که برای پاسخ به یک سوال فلسفی باید به سراغ فلسفه رفت؛ حال یا باید از روش فلسفی برای صورت‌بندی به متون دینی استفاده کرد یا از فلسفه اسلامی و روش استنتاج برای استخراج تعلیم و تربیت اسلامی یاری گرفت. این مقاله قصد دارد رویکردی متفاوت در پاسخ به سوالات فلسفی را مطرح کند. ادعای مقاله پیش رو این است که برای پاسخ به سوال فلسفی باید به سراغ تاریخ رفت.



به طور کلی برای به رسمیت شناختن هر معرفتی، چهار مولفه وجود دارد که آن معرفت باید موضع خود را در رابطه با آنها مشخص کند. اول موضوع معرفت، دوم پرسش آن معرفت، سوم روش معرفت و چهارم غایت معرفت. به نظر می‌رسد در فلسفه تعلیم و تربیت امروز در ایران، موضوع معرفت فلسفه تعلیم و تربیت، تربیت است، سوال مرکزی آن سوال از چیستی تعلیم و تربیت است، روش آن استنتاجی و تحلیلی است و غایت این معرفت ترسیم نظام مطلوب تعلیم و تربیت اسلامی است. با استفاده از فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی که از رویکردهای هرمنوتیکی تاثیرپذیرفته‌اند، این چهار مولفه به صورت زیر بازتعریف می‌شود: موضوع معرفت تعلیم و تربیت انسان تربیت شده در تاریخ و اجتماع، سوال مرکزی آن چگونگی تربیت، روش آن تاریخی با استفاده از روش‌های هرمنوتیکی و زبانی و غایت آن خودشناسی است. در ادامه به بحث و بررسی این دو رویکرد در این چهار مولفه می‌پردازیم.

• **موضوع معرفت:** به نظر می‌رسد موضوع معرفت فلسفه تعلیم و تربیت در وضعیت کنونی در ایران تربیت انسان کلی است. در اینجا هم تربیت و هم انسان در مفهوم کلی آن مدنظر هستند. تربیت و انسانی که متعلق به جامعه و تاریخی نیست بلکه مفهومی است که از انسان‌های عالم واقع انتزاع می‌شود و تربیتی است که از تربیت انضمامی به ذهن متبادر می‌شود. در مقابل با توجه به فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی و نگاه پست‌مدرن‌ها، موضوع فلسفه تعلیم و تربیت شامل انسان تربیت شده به صورت اجتماعی و تاریخی است. بدین ترتیب رویکرد پست‌مدرنیستی با تائید از نام‌گرایی به رد هرگونه کلیت و کلان روایت دست می‌زند و به نوعی وجود مفهوم کلی را در معنای سنتی آن زیر سوال می‌برد. پس موضوع یک معرفت نمی‌تواند انسان یا تربیت در مفهوم کلی آن باشد بلکه این نگاه بر انسان تاریخی و اجتماعی تاکید می‌کند، انسانی که با پیش‌داده‌ها و پیش‌دریافت‌های تاریخی به جهانی قدم می‌گذارد که جهانی اجتماعی و متأثر از گفتمان‌ها و ساختارهای اجتماعی فرافردی است. پس فهم انسان تربیت شده با در نظر گرفتن این جهان اجتماعی و در گفتمان‌ها و ساختارها باید صورت پذیرد. توجه به جهان اجتماعی تفاوت دیگری در موضوع معرفت فلسفه تعلیم و تربیت در رویکرد فعلی به فلسفه تعلیم و تربیت و رویکرد پست‌مدرنیستی به آن را آشکار می‌کند. در دیدگاه فعلی، انسان فردگرایانه در نظر گرفته می‌شود. انسانی بدون اثرپذیری از اجتماع، گفتمان‌ها و ساختارها. حیوان ناطقی که اراده انجام کارها را از طریق عقل خود دارد و توانایی دارد هر آنچه عقل می‌گوید را تبدیل به عمل کند. در حالیکه در رویکرد پست‌مدرنیستی جنبه‌های اجتماعی و ساختاری بر انسان و تربیت او غلبه داشته و برای شناخت انسان لازم است این عوامل نیز بازشناسی شوند. انسان در قدرت‌هایی که بر او استیلا دارند، عمل خود را بر پایه گفتمان‌های غالب شکل می‌دهد. بدین ترتیب شناخت انسان به تنهایی فهم کاملی از او ارائه نمی‌دهد بلکه باید این روابط قدرت و گفتمان‌ها را شناخت.

• **سوال مرکزی معرفت:** سوال مرکزی رشته فلسفه تعلیم و تربیت در حال حاضر در ایران، سوال از «چیستی تعلیم و تربیت» است و باز هم سوال از تعلیم و تربیتی کلی که به نوعی با تعلیم و تربیتی ایده آل پهلوی می‌زند مد



نظر است. در واقع پیش فرض سوال «تعلیم و تربیت چیست»، این است که تعلیم و تربیت یک مفهوم است که در ذهن وجود پیدا می کند و این وجود را می توان در دنیای خارج از ذهن متحقق کرد. به نوعی شاید بتوان گفت سوال از تعلیم و تربیت چیست در فلسفه تعلیم و تربیت، سوال از «تعلیم و تربیت چه باید باشد» است. چون نظریه پرداز در پی ترسیم یک نظام ایده آل از تعلیم و تربیت است. در رویکرد فلسفه تاریخ پست مدرنیستی سوال از چیستی تعلیم و تربیت مد نظر نیست. بلکه سوال از چگونگی و بررسی روابط و نسبت آن با دیگر اجزای تاریخی خواهد بود. این سوال علاوه بر اینکه تعلیم و تربیت را در زمینه تاریخی آن بررسی می کند، آن را به صورت اجتماعی و در ارتباط با عناصر و ساختارهای اجتماعی می بیند. نکته قابل توجه این است که سوال از چگونگی، سوالی صرفاً توصیفی است. «تعلیم و تربیت چگونه پدید می آید؟» یعنی چه شرایط تاریخی منجر به پدیدآیی تعلیم و تربیت شده است؟ در اینجا تعلیم و تربیت یک امر ذهنی نیست که بتوان آن را متحقق کرد. در اینجا تعلیم و تربیت یک اتفاق، یک رخداد عینی و یک واقعه است که مجموعه ای از عوامل منجر به پیدایی آن می شود.

• **روش معرفت:** روش پژوهش فلسفه تعلیم و تربیتی در ایران امروز بیش از هر چیز در دو روش استنتاج و روش تحلیل مفهومی و زبانی خلاصه می شود. حجم زیادی از پایان نامه ها و موضوعات پژوهشی به استخراج دلالت های تربیتی از مکاتب، فیلسوفان، متون مقدس و هرگونه مبانی نظری ممکن، می پردازند. بدین ترتیب پژوهشگر با استفاده از یک مبناى نظری و با برقراری رابطه ضروری منطقی میان مبناى نظری دست به استخراج اهداف، اصول و روش های تربیتی می زند. علاوه بر این روش، استفاده از روش های تحلیل مفهومی و زبانی به ویژه در رابطه با متون مقدس، در رشته فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، رواج یافته است. این روش به تحلیل مفاهیم مشخص در قرآن و روایات و هرگونه متن مرجع دست می زند. با استفاده از فلسفه تاریخ پست مدرنیستی، می توان افقی جدیدی در استفاده از روش در این رشته گشود. همان طور که گفته شد، این دیدگاه سعی دارد سوال فلسفی را از طریق تاریخ نه به صورت استعلایی پاسخ دهد. زیرا انسان موجودی تاریخی است پس فهم تعلیم و تربیت به عنوان نهادی که انسان آن را می سازد تنها در تاریخ ممکن است. برخلاف روش استنتاج یا تحلیلی که به مفهوم تعلیم و تربیت نگاهی صرفاً ایستا دارد، روش تاریخی بر آن است که تعلیم و تربیت را به صورت واقعیتهای پویا و در زمان بررسی کند. بر اساس ادعای تاریخی گروهی دیدگاه های پست مدرن، فهم هر پدیده ای تنها از طریق فهم تاریخ آن پدیده ممکن است. بدین ترتیب فهم تعلیم و تربیت نیز بدون فهم تاریخ آن ناقص خواهد بود. پس بر اساس رویکرد پست مدرنیستی، روش پاسخ به سوال فلسفی، روش تاریخی است. در بررسی تاریخی می توان از روش های متفاوتی مانند روش های هرمنوتیکی، زبانی و تحلیل روایت، تبارشناسی، دیرینه شناسی، تحلیل گفتمان و غیره استفاده نمود.



• **غایت معرفت:** غایت معرفت تعلیم و تربیت اسلامی در ایران، ترسیم نظام ایده‌آل ذهنی است. نظامی که تمامی مبانی و اهداف و اصول آن به صورت منطقی در یک فرایند ذهنی چیده شده است و به صورت مکتوب ارائه می‌شود، نظامی که مسئولیت طراحی جزئیات و فنون و تکنیک‌ها را به علم تربیت محول کرده است. بدین ترتیب غایت فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی دفاع از یک نظام منطقی ذهنی و مکتوب است که از مبانی مشخصی استخراج گشته است. این نظام‌های ایده‌آل را می‌توان در کتبی مشاهده کرد که در رابطه با فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی یا جمهوری اسلامی نوشته شده است. به عبارت دیگر نگاهی که در دیدگاه امروز تعلیم و تربیت دیده می‌شود، تلاش برای تحقق یک امر ذهنی و داشتن نگاه نفس‌الامری به آن پدیده است. اما تحقق یک پدیده از طریق تصور ذهنی آن یا طرح مکتوب آن ممکن نیست. زمانه و تاریخ یک اتفاق و رویداد را رقم می‌زند. ساختارها و گفتمان‌ها منجر به پدید آمدن یک اتفاق عینی و هر اتفاق عینی دیگر می‌شود. آیا می‌توان تعلیم و تربیت را تصور کرد بدون آنکه شرایط تاریخی پیدایی آن را متصور شد؟ تعلیم و تربیت را تاریخ پیدایش می‌کند. تعلیم و تربیت در یک فرایند تاریخی-اجتماعی-ساختاری پیدا می‌شود. اینگونه می‌توان به تعلیم و تربیت یک نگاه عینی داشت نه یک نگاه انتزاعی. با این توضیحات غایت معرفت با استفاده از فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی «خودآگاهی» است. یعنی پاسخ به این سوال که ما چیستیم و چگونه این شده‌ایم؟ با توجه به اینکه انسان موجودی تاریخی است، برای فهم آنچه که هست، لازم است تاریخ خود را بررسی کند. فوکو در پی پاسخ به این سوال است که شرایط تاریخی امکان معرفت چیست؟ برای پاسخ به این سوال به سراغ تاریخ می‌رود تا تاریخ به او نشان دهد که در آنچه امروز هست، چه گفتمان‌های معرفتی‌ای دخیل بوده است. دغدغه اصلی فوکو بررسی تاریخ برای فهم امروز است. پس او به نوعی به دنبال بررسی خود در گذشته است تا به خودآگاهی برسد. بنابراین خودآگاهی و فهم آنچه هستیم و اینکه چگونه این شده‌ایم به ما کمک خواهد کرد که امکان‌های آتی خود را بدانیم و بفهمیم چه توانایی‌هایی در آینده داریم.

۵. نتیجه‌گیری

به طور کلی طرح مفهومی فلسفه تاریخ در چهار سنت فلسفه تاریخ صورت‌بندی می‌شود. **فلسفه تاریخ جوهری** که تاریخ را به مثابه امری فراتر از فرد و یک ارگانیسم زنده و یک کل مختار، بدون آنکه اراده‌های انسانی در آن خللی وارد کند، در نظر می‌گیرد. در این رابطه نظرات کنت، هگل، مارکس، اسپنگلر و توبین بی بررسی شد. سنت دوم **فلسفه تاریخ تحلیلی** است. با تشکیل ساینس و علم تجربی در معنای پوزیتیویستی آن، تاریخ خود را به عنوان علمی پوزیتیویستی مطرح کرد که می‌تواند اعتبار و عینیت گزاره‌های تاریخی را از طریق روش‌های تجربی اثبات کند. اما در جریان بحران علوم در غرب، تاریخ نیز به عنوان یک علم پوزیتیویستی مورد انتقاد قرار گرفت.



در این مرحله فیلسوفان تحلیلی از منظر منطق و معرفت‌شناسی به تحلیل علم تاریخ پرداختند و از مفاهیمی چون علیت، عینیت و تبیین در دانش تاریخ سوال پرسیدند. در سنت سوم یعنی **فلسفه تاریخ هرمنوتیکی بر فهم ذهنیات و تجربه‌زیسته تاکید می‌شود**. نظریه‌پرداز مطرح در این رویکرد دیلتای است که در کشاکش چالش علوم انسانی و علوم تجربی، از عقل تاریخی سخن گفت و در باب علوم تاریخی نظریه‌پردازی کرد. همچنین می‌توان از موج جدید فلسفه تاریخ هرمنوتیکی در اواسط قرن بیستم یاد کرد که به نام تاریخ ذهنیات و عقاید مطرح است. در این دیدگاه بر درک به جای تبیین تاکید می‌شود. دیدگاه کالینگوود و مکتب آنال از این دست است. سنت چهارم **فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی است**. در دوره پست مدرنیسم که بر عدم تمایز و نفی هرگونه تفکیک تاکید می‌شود، بر جدایی‌ناپذیری تاریخ از نظریه تاکید می‌شود و تاریخ به مثابه کل علوم انسانی در نظر گرفته می‌شود که دارای جنبه‌های اجتماعی است. همچنین در این دیدگاه جنبه زبانی نوشته تاریخی با تاثیرپذیری از نقد ادبی مورد توجه قرار می‌گیرد. تاکید بر روایت تاریخی به جای علیت تاریخی از دیگر مفاهیم بنیادین این دیدگاه است. آثار پساساختارگرایانی مانند فوکو و دریدا در این رویکرد قابل توجه است.

فلسفه تاریخ جوهری بیشترین نزدیکی را با فلسفه کلاسیک دارد. در مقابل سنت فلسفه تاریخ تحلیلی است که زاویه‌دارترین سنت به فلسفه در میان سنت‌های چهارگانه فلسفه تاریخ است. در واقع اگر بتوان طیفی در نظر آورد که در یک سر آن علم و در سر دیگر آن فلسفه قرار دارد، در حالیکه فلسفه جوهری نزدیک به فلسفه است؛ این سنت تاریخی بیشترین نزدیکی را به علم دارد و روش خود را از علم می‌گیرد بنابراین عینیت و تبیین در این دیدگاه پر رنگ می‌شود و پرداختن به جزئیات برای رسیدن به کلیات دارای اهمیت مضاعف می‌گردد. همچنین این سنت در محتوای خود از نظریه‌ها و قوانین کلی علمی و تجربی استفاده می‌کند تا بتواند به پیش‌بینی دست بزند. اما در سنت سوم جایگاه تاریخ در فلسفه تاریخ هرمنوتیکی بسیار مهم است. تاریخ به نوعی اساس و پایه علوم انسانی را تشکیل می‌دهد. در واقع در این دیدگاه از آنجا که انسان موجودی تاریخی تعریف می‌شود، عقل نیز تاریخی تعریف می‌شود. بدین ترتیب بررسی هرگونه معرفتی با استفاده از بررسی تاریخی ممکن است. در این دیدگاه علم و فلسفه تا اندازه‌ای فاصله خود را نسبت به یکدیگر از دست می‌دهند و علم انسانی نه علم پوزیتیویستی نه مابعدالطبیعه سنتی، بلکه علمی تاریخی برای جهان تاریخی انسان است که از روش هرمنوتیکی و تاویل فهم استفاده می‌کند. در سنت چهارم فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی، با رد نگاه فرگرایانه به انسان، او را در گفتمان‌ها و ساختارها می‌بیند. فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی فهم تاریخ را برای حال و برای پاسخ امروز می‌خواهد و کاری به گذشته ندارد. جایگاه تاریخ در علوم انسانی در این دیدگاه بسیار مهم است زیرا این تاریخ است که سوال فلسفی ما را پاسخ می‌دهد. یعنی برای پاسخ به سوال فلسفی باید به سراغ تاریخ برویم. پس فهم هر پدیده در علوم انسانی وابسته به فهم آن پدیده به صورت تاریخی است. در این مقاله فلسفه تاریخ پست‌مدرنیستی به صورت



چهارچوب نظری مختار انتخاب شده است. بدین ترتیب فلسفه‌تعلیم و تربیت به عنوان یک معرفت با این مبنا بازتعریف می‌شود.

به طور کلی برای به رسمیت شناختن هر معرفتی، چهار مولفه وجود دارد که آن معرفت باید موضع خود را در رابطه با آنها مشخص کند. اول موضوع معرفت، دوم پرسش آن معرفت، سوم روش معرفت و چهارم غایت معرفت. به نظر می‌رسد در فلسفه تعلیم و تربیت امروز در ایران، موضوع معرفت فلسفه تعلیم و تربیت، تربیت در مفهوم کلی و انتزاعی است، سوال مرکزی آن سوال از چیستی تعلیم و تربیت است که به نوعی سوال از این است که تعلیم و تربیت اسلامی چه باید باشد، روش آن استنتاجی و تحلیلی است و غایت این معرفت ترسیم نظام مطلوب تعلیم و تربیت اسلامی به صورت ذهنی و مکتوب در کتب این رشته است. با استفاده از فلسفه‌تاریخ پست‌مدرنیستی که از رویکردهای هرمنوتیکی تاثیرپذیرفته‌اند، این چهار مولفه به صورت زیر بازتعریف می‌شود: موضوع معرفت تعلیم و تربیت انسان تربیت شده در تاریخ و اجتماع و وابسته به گفتمان‌ها و ساختارها و انسان اجتماعی و نه فردی است، سوال مرکزی آن سوال از چگونگی تربیت و بررسی روابط و نسبت آن با دیگر اجزای تاریخی خواهد بود و ، روش آن تاریخی است زیرا هیچ پدیده تاریخی را بدون فهم تاریخ آن نمی‌توان بررسی کرد بنابراین از روش‌های تحلیل روایت، تبارشناسی، دیرینه‌شناسی، هرمنوتیک، تحلیل زبان و غیره برای فهم تاریخی استفاده می‌گردد. همچنین غایت معرفت فلسفه تعلیم و تربیت خودشناسی است زیرا تا ما آنچه که بوده‌ایم را نشناسیم نمی‌توانیم به امکان‌های آتی خود دست یابیم.

Abstract:

Since the history as knowledge has been effective in shaping the human sciences, this paper aims to provide a concept pattern of philosophy of history and philosophy of education is redefined using the postmodern philosophy of history. Thus, using descriptive and analytical method, Four approaches has investigated in the history of philosophy: theoretical philosophy of history, analytical philosophy of history, hermeneutical philosophy of history and postmodern philosophy of history. Then, with choosing postmodernist philosophy of history, philosophy of education is redefined. The philosophy of education has studied in the four component: subject, question, method and end. Subject philosophy of education in Iran is education. the central question is the question of what education, the method is deductive and analytic and the end of the philosophy of education is drawing the ideal system of Islamic education. Based on postmodern philosophy of history, the four components is redefined as follows: Subject of philosophy of education is educational man in social and history, the central question is how to education, its method is historical by using the hermeneutics and language methods and its end is self-realization.

Keywords: Philosophy of history, postmodernism, humanities, philosophy of education, history, hermeneutics, Islamic education.



۶. منابع و ماخذ

- احمدی، بابک. (۱۳۸۶). *ساختار و تاویل متن*، چ نهم، تهران: نشر مرکز.
- آرون، ریمون. (۱۳۸۴). *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*. ترجمه باقر پرهام، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- باقری، خسرو. (۱۳۸۸). *تعلیم و تربیت در منظر پست مدرنیسم*. خسرو باقری، دیدگاه‌های جدید در فلسفه تعلیم و تربیت (صص: ۴۰۵-۴۲۹). تهران: نشر علم.
- باقری، خسرو. (۱۳۸۸). *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*. جلد اول، چاپ بیستم، تهران: انتشارات مدرسه.
- بهشتی، سعید. (۱۳۸۹). *تاملات فلسفی در تعلیم و تربیت*. تهران: شش‌رکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- پستر، مارک. (۱۳۷۶). *فوکو و نظریه عدم استمرار در تاریخ*. ترجمه حسین علی نوذری. تاریخ معاصر ایران، (شماره ۱)، ۶۴-۹۰.
- توین‌بی، آرنولد جerald. (۱۳۸۲). *نظر من درباره فلسفه تاریخ*. ترجمه عزت الله فولادوند. *بخارا*، (شماره ۲۹ و ۳۰)، ۱۳-۲۳.
- جنکینز، کیت. (۱۳۸۴). *بازاندیشی تاریخ*. ترجمه ساغر صادقیان، تهران: نشر مرکز.
- خاتمی، محمد. (۱۳۸۶). *مدخل فلسفه غربی معاصر*، تهران: نشر علم.
- دیلتای، ویلهلم. (۱۳۸۸). *مقدمه بر علوم انسانی*. ترجمه مونچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: انتشارات ققنوس.
- دیلتای، ویلهلم. (۱۳۸۹). *تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی*. ترجمه مونچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: انتشارات ققنوس.
- دیلتای، ویلهلم. (۱۳۹۴). *دانش هرمنوتیک؛ مطالعه تاریخ*. ترجمه مونچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: انتشارات ققنوس.
- رانکه، لئوپولد فون. (۱۳۸۲). *مباحثی در فلسفه تاریخ: خدا و انسان در تاریخ*. ترجمه عزت الله فولادوند. *بخارا*، (شماره ۲۶)، ۱۳-۲۳.
- سیدمن، استیون. (۱۳۸۶). *کشاکش آراء جامعه‌شناسی*. ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- علم الهدی، جمیل. (۱۳۸۹). *نظریه اسلامی تعلیم و تربیت*. جلد اول، تهران: انتشارات امام صادق.
- کالینگوود، رابین جورج. (۱۳۸۹). *مفهوم کلی تاریخ*. ترجمه علی اکبر مهدیان، تهران: کتاب آمه.
- کالینگوود، رابین جورج. (۱۳۹۰). *اصول تاریخ و نوشتارهای دیگر در فلسفه تاریخ*. ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی، تهران: نشر نی.
- کرایب، یان. (۱۳۸۴). *نظریه اجتماعی کلاسیک؛ مقدمه‌ای بر اندیشه مارکس، وبر، دورکیم، زیمل*. ترجمه شهنواز



مسمی پرست، تهران: نشر آگه.

مارکس، کارل، فردریش انگلس (۱۳۸۵). بورژوازی و پلورتالیا (ترجمه عبدالکریم رشیدیان). لارنس کهن،

متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پست مدرنیسم (صص: ۹۱-۱۰۲). تهران: نشر نی.

نوذری، حسینعلی. (۱۳۷۹) فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری. تهران: طرح نو.

هگل، گئورگ ویلهلم فردریش. (۱۳۷۸). عقل در تاریخ. ترجمه حمید عنایت، تهران: شفیعی.

همیلتون، گری جی و رندال کولینز و دیگران. (۱۳۸۵) تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی. تهران: انتشارات کویر.

Der dussen, jan van (2012). History as a science: The philosophy of R. G. callingwood, New York London: springer.

Hempel, carl(2014). The function of general laws in history. Lydia patton, philosophy, science and history.(pp. 48-61). New yourk and London: Routledge.

Hughes_warrington, marnie (2008). Fifty key thinkers of history, New York: Routledge.

Little,Daniel(2007). Philosophy of history, standford encychlopedia of philosophy.

Pickering, Mary (2007). AUGUSTE COMTE: An intellectual biography, Volume 3. New York: Cambridge university press.

Rochmore, Tom (2002). Marx after Marxism: The philosophy of Karl Marx. Blackwell.